دکتور سید خلیل الله هاشمیان لاس انجلس، اپریل ۲۰۰۶

پاسخی به فرزندان ناخلف کشور
که میخواهند نام افغانستان به خراسان تعویض شود!

افغانها ازموقف تجزیه طلبی قوی کوشان وحلقه دوستان او که از شش سال باینطرف با نشر مقالاتی در(امید)، این جریده ستمی شعار و تفرقه انداز، در پی تجزیهٔ افغانستان افتاده اند، آگاهی کامل دارند. حدود شش سال قوی کوشان وعنایت الله شهرانی درامریکا طرح «فدراسیون» را برای افغانستان ریختند و این موضوع مبحث گرم جریدهٔ امید در مدت دو سال بود، ولی ملت شریف افغان آنرا نپذیرفت. قبل از کودتای ثور و تاسیس رژیم کمونیستی تره کی_امین، عنایت الله شهرانی توسط آقای عبدالقیوم قویم (استاد پوهنځی ادبیات، از مردم شمال افغانستان) بحزب خلق و قوی کوشان از طریق خانمش بحزب پرچم شامل شده بودند و بعد از تاسیس حکومت خلقی، قوی کوشان بحیث تایپست حفیظ الله امین در صدارت وعنایت الله شهرانی که قبلاً یک اسیستانت پایان رتبه بود بحیث رئیس دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنځی ادبیات کارمیکردند، و این دو نفر در فضای سیاسی مساعد آنوقت درمحافل و مجالس حزبی باهم آشنا شده بودند.

قوی کوشان درعین زمان یادداشت ها و مقالات میر محمد صدیق فرهنگ را در کابل تایپ میکرد و توسط قوی کوشان یاد داشتهای شخصی فرهنگ را در امریکا بقسم یک رساله تایپ کرد و نام آنرا فرهنگ «افغانستان در پنج قرن اخیر» گذاشت. فرهنگ که شاگرد مکتب مارکسیزم بود و باین جهان بینی سخت علاقمند، رویدادهای تاریخ افغانستان را از زاویهٔ جهان بینی مارکسیزم یادداشت نموده که مفاهیم «ملیتها»، اصالت «قومی»، "فیدرالیزم"،"طرد دین" و" طرد اقتصاد سرمایه داری" چوکات اساسی آنرا تشکیل میدهد. این مفاهیم در یادداشتهای شخصی فرهنگ پرورده شده و شاگردان او به پیروی افکار ناقص فرهنگ را یک افتخار میشمارند و پیوسته آنرا بروی مردم میکشند. درحالی که میرمحمد صدیق فرهنگ لیسه استقلال را تمام نکرده و در هیچیک پوهنتون تلمذ ننموده، بلکه مطالعه شخصی و پیروی از معیارهای مارکسیزم_ لنینیزم برای او در بین کمونیستهای "کو" افغان موقف"استاد یک چشمه" را بخشیده بود.

پادشاه سابق با وعده وزارت وسفارت، فعالیت های کمونیستی فرهنگ را قسما و موقتاً بطی ساخت و چند سالی او را بحیث سفیر بکشور یوگوسلاویا فرستاد، اما با رویکارآمدن رژیم کمونیستی ببرک کارمل، رفیق فرهنگ بحیث مشاور اقتصادی دولت کمونیستی مقرر گردید و او با همکاری نزدیک با مشاورین شوروی طرح و پلان یک جامعه کمونیستی را برای کشور و مردم افغان ریخت که مفهوم فدرالیزم باساس شناخت ملیتها و ولایات واجد مشخصه قومی در رأس قرارداشت، ولی رژیم مزدور کارمل حتی با سپاه سرخ این پلان را درافغانستان تطبیق نتوانست، و هنگامی که فرهنگ بناکامی طرح غیرملی خود متوجه شد، از کابل با پاسپورت سیاسی و اعزاز و امتیازات دولتی به دهلی رفت، و بعد به امریکا_ بکشوریکه فرهنگ در نوشته ها و بیانیه های حزبی خود قبلاً آنرا "امپریالیزم جهانخوار" مینامید پناهنده شد و دراینجا بود که رفیق فرهنگ لباس دیموکراسی امریکا را در بر کرد واز بیرق ۵۲ ستاره ئی با ایدیال های آن سخت دفاع میکرد.

بعد از تبلیغ جدی و شدید طرح فدرالیزم که همکاران حلقهٔ (امید) برای مدت دو سال هرچه درچانته داشتند با سیاهی بروی امید نقش کردند و سرمقالات امید با طمطراق زیاد از تاسیس دولت فدرالی درظرف چند ماه آینده بخوانندگان خود وعده و مژده میداد، اما مردم شریف افغانستان حتی ازبکهای افغان که عنایت الله شهرانی بالای آنها حساب میکرد، این طرح بیگانه و مضر برای افغانستان را نپذیرفتند. برادر مهتر شهرانی که در آن وقت معاون رئیس دولت بود در یک بیانیه خود پلان فدرالیزم را رد و تقبیح نمود و به برادر جوان خود سفارش کرد از این راه کج برگردد. آنگاه جریده امید که از نگاه سیاسی بی مضمون شده بود یگانه موضوعی که چند صفحه هرشماره آنرا سیاه میساخت، قتل احمد شاه مسعود بود که به حیث پیغمبر با القاب(علیه السلام) از او یاد میشد و او را بحیث "سرقوماندان همه جبهات جهاد" ، "فاتح جهاد" ، "ناجی افغانستان"، ناپلیون آسیا وغیره وغیره توصیف میکرد.

تصویر پسر ۱۳ سالهٔ احمد شاه مسعود با لباس دگر جنرالی که در روز هشتم ثور(جشن شورای نظار) رژه میرفت صفحات امید را منقش ساخته بود، این پسر جوان افغان از چند سال باینطرف درایران تحت تربیت دولت ایران قرار دارد. خلاصه برای مدت دو سال دیگر هرچه در امید سیاه شده بود، تصاویر بازندگی نامهٔ احمدشاه مسعود قهرمان ساختگی خودش بود، آنهم بنحویکه قرارداد خاینانه و وطنفروشانهٔ احمد شاه مسعود را با سر قوماندان سپاه شوروی که خود و جبههٔ پنجشیر خود را بضد ملت مسلمان افغان دراختیار شوروی قرار داده بود، وهم همکاریهای متداوم احمد شاه مسعود را با رژیم های کمونیستی کابل، یا ذکر نمیکردند و یا از آنها بقسم اقدامات قهرمانانه و ابتکار و

نبوغ سیاسی مسعود، این خاین ملی که یکطرف با روسها و جنرالان کمونیستی رژیم کابل نقشه های جنگی میساخت و در عین زمان همان نقشه های جنگی را با جاسوسان سیا CIA مطرح وهدایت میگرفت، درشماره ۱۰۱ مجله آئینهٔ افغانستان نشر شده، ثبوت مستندی از خیانت و وطن فروشی او بشمار میرود.

البته همه خبردارند که جریدهٔ امید که از پنجسال باینطرف بحیث ناشر افکار واهداف «شورای نظار» موقف گرفته وحتی قبل از تاسیس حکومت شورای نظار درکابل، آقای سید مخدوم رهین و قوی کوشان از طریق امید وهم در رسانه های رادیوئی در امریکا از:"پاکسازی زبان فارسی" (که مقصد آن اخراج کلمات متداول پشتو از زبان دری است)، و شعارهای "تاجیک فوق همه"، "یا تخت است یا تابوت" و"برادر کلان مرده" وغیره تبلیغ ودفاع نموده، این شعار ها حتی در دوره حکومت خوجه ئین ربانی در جریده امید بتکرار نشر و دفاع میشده است. ولی در جریان دونیم سال اخیر، همکاران امید مفهوم فدرالیزم و تشخیص«ملیتها» را که میراث تبلیغات دورهٔ اشغال شوروی میباشد، درقالب الفاظ و کلمات پیچانده و از آن کلمهٔ جدید "افغانستانی" را تراشیدند. قوی کوشان وستمی شعاران شامل حلقه امید ادعا میکنند که کلمه «افغان» تنها بقوم پشتون مختص بوده، تاجیکها وسایر اقوام مسکون در کشور"افغان" نیستند، بلکه «افغانستانی» میباشند.

این ادعا را فقط چند نفر وابسته به شورای نظار دامن زده به پیش انداخته اند، درحالی که سه قوم بزرگ و ذیحق افغانستان (توده های تاجیک، اوزبک، هزاره وغیره) بداخل کشور هرگز باین فکر نبوده بلکه اقوام شریف اوزبک وهزاره هویت ملی "افغان بودن" را رسماً پذیرفته اند. قابل تذکراست که شخص قوی کوشان بسویه بکلوریا قرار داشته از علم زبانشناسی وهجده شعبهٔ آن که یکی (ریشه شناسی) میباشد بهره علمی ندارد و رهبر و استاد او درین مسایل سید مخدوم رهین بوده که باهم قرابت باجگی هم دارند. بعد از تقرر رهین بوزارت اطلاعات و کلتور که ازآنجاهم امید را حمایت و رهنمائی میکند، آقای خواجه بشیراحمد انصاری بحیث تئوریسن وآقای داکترعبدالواسع لطیفی(اصلاداکتر طب) هموکه در دوره خلقی تره کی بحیث رئیس پوهنځی طب مقرر شد و اولین مجلس استادان پوهنځی را عوض بسم الله الرحمن الرحیم، بنام نامی رهبر کبیر افتتاح کرد_ بحیث پیشکاره و"اوقی" امید اخذ موقف نموده اند، مقالاتی که بنام های مستعار «رها» و «علی یاور» و غیره و غیره، بشمول سر مقالات شخص قوی کوشان، بتائید و دفاع از اختراع «افغانستانی» چاپ میشوند، که هدف آن تجزیه ایالات افغانستان باساس تشخیص قومی میباشد، از نظر دو شخص فوق الذکر میگذرند و یا زیر نظر آنها تهیه و آماده میشوند که فقط مسؤولیت نشرآنها به قوی کوشان تعلق میگیرد_ بعبارت دیگر قوی کوشان با قوم پشتون و زبان پشتو بدبینی وعناد شدید داشته، موجودیت قوم پشتون و اطلاق نام وهویت ملی "افغان" را بداخل کشور تحمل نتوانسته از طریق نشر مقالات و ایجاد کلمات جدید، کورکورانه پشتیبانی نموده بدون آنکه در متون تاریخ یا محتوای مقالات دسترسی داشته باشد، این لاطایلات را پیوسته نشر میکند تا نفاق و شقاق را در بین اقوام بهم برادر و برابر در افغانستان چاق ساخته باشد، و در شعار دیگر او که چند بار در امید نشر شده این مطلب بوضاحت گفته شده که :"دلم، بایسکلم"

حلا ببینیم سرکلاوه در کجاست و گره ها را کی ها و چطور به آن افزوده اند: آقای ولی احمد نوری، یکتن از تحصیل کرده ها و فرهنگیان افغان مقیم پاریس، بتاریخ اول می سال ۲۰۰٤ نامه متحدالمالی تحت عنوان "استعال کلمه افغانستانی جرم است" بجراید افغان فرستاد که بعد ازآن به "اعلامیه پاریس" معروف شده است، و درآن شکایت نمود که: «... در این چند سال اخیر در بعضی از روزنامه ها و نشرات خارج کشورعده ای در صدد اند که کلمات فارسی ایرانی را به عوض کلمات سچهٔ دری یا کلمات معمولی عربی که در زبان ماعجین شده است بکار برند که نه تنها خوش آیند نیست بلکه رنج آوراست، ولی تعویض کلمه افغان به افغانستانی بی اندازه نامانوس وغیر قابل پذیرش و توهین آمیز است.» «این نام ... پیوسته در یک تعداد نشرات افغانی بشمول هفته نامه امید و دیگر ایرانی مشربها وحتی در بعضی نشریه های داخل کشورهم بملاحظه رسیده موجبات اشمئزاز خاطر را ببار می آورد....»

قوی کوشان مقاله آقای ولی نوری را با جواب خودش و نامه دیگری بقلم عبدالله «رها» که نوعیت جرم را پرسیده بود و هر دو مقاله برایش تهیه شده بود در یک شماره (٦٣٢) نشر و لقب «حرامزادگی مطبوعاتی" را برای خود کمائی نمود، چونکه بقرار تعامل مطبوعات اول بایست مقاله آقای نوری را نشر میکرد و منتظر عکس العمل مردم در شماره بعدی می بود، تبصره دیگر عبدالله (رها) باستناد یاد داشت های میرمحمد صدیق فرهنگ این بود که : "کلمه افغانستان بعنوان نام رسمی کشور برای بار اول درسال ۱۸۰۷ در معاهده بین انگلستان و ایران در باره دولت درانی بکار رفته است."

در بالا گفتیم که فرهنگ نه مؤرخ بود و نه یادداشت های او(که توسط قوی کوشان تایپ شده) تاریخ شناخته میشود. او در یادداشت های خود تنها از منابعی برداشت نموده که هویت تاریخی افغانستان را مغشوش نشان داده اند و از منابع مستند و معتبردیگری که واقعیت های تاریخی را ثبت و بیان داشته قصداً اغماض نموده است. همه افغانهای مقیم کلیفورنیا فهمیدند که عبدالله رها یک نام ساختگی است، و با وجود تقاضاهای مکرر در ظرف دوسال، هویت حتی تصویرعبدالله رها_ ساکن کلیفورنیای شمالی_ افشائ نشد و من (هاشمیان) با قبول یکهزار دالر جریمه اعلام مینمایم که شخصی بنام عبدالله رها در هر دو طرف ایالت کلیفورنیا وجود نداشته و ندارد، ولی نوشته او بااستفاده از

معیارهای علم (سبک شناسی Stylistics) شناخته شده که توسط شخص دیگری مقیم کلیفورنیای شمالی نوشته شده است.
مقاله دیگری بقلم علی یاور(که اینهم نام مستعار است، ولی از زوایه سبک شناسی هویت او شناخته شده) در دفاع از تفرقه افگنی و طرد کلمه "افغان" نام (خراسان) را بحیث نام قدیم و دایمی منطقه ایکه امروز افغانستان خوانده میشود، بمیان کشید. البته قبل برآن یک عده کمونستان افغان(لطیف پدرام، محبوب الله کوشانی، و لطیف ناظمی وغیره) و پیروان ستمی شعار امید از قبیل نادیه فضل، رحمت الله بیژنپور، همزه واعظی، حمیرا نگهت دستگیرزاده، محمدالله ناقد، جان محمد پنجشیری وغیره درماه نوامبر۲۰۰۳ درشهر گیسن آلمان کلمه نو ترکیب «افغانستانی» را بعوض نام تاریخی«افغان» برای اقوام غیر پشتون و نام «خراسان» را بعوض «افغانستان» برای کشور افغانها پیشنهاد کرده بودند.
علی یاور به استناد بیاد داشتهای شخصی و ناقص فرهنگ مدعی شد که نام اصلی این کشور خراسان بوده و نام افغانستان بار اول درتاریخ منطقه در یک معاهدۀ بین انگلستان و ایران در سال ۱۸۰۷م استعمال شده است؛ او تقاضا نمود اگر کدام سند تاریخی وجود داشته باشد که استعمال نام افغانستان را در ماقبل از ۱۸۰۷م نشان بدهد، ارائه شود.
دو دانشمند افغان، آقایان انجنیر خلیل الله معروفی و کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی، اول الذکر از زاویه ریشه شناسی و تاریخی و اخیرالذکر به استناد متون تاریخی که رشته تخصصی شان میباشد، در زمینه روشنی علمی و مستند انداخته در مقالات متعدد جنبه های مختلف موضوع را بیطرفانه تحقیق و بررسی نموده و به تجزیه طلبان و ستمی شعاران عالمانه و مؤدبانه جواب داده اند. ولی سر و کلۀ ناهنجار علی یاور، همان نامرد چادری پوش و بی ادب که با نام مستعار، دانشمندان حقگوی افغان را با نوشته های خسته کن و تکراری خود توهین و نکوهش میکند، بار دیگر در امید شماره ۷۲۳ مورخ فروری ۲۰۰۶م پیدا شد، و این بار مدعیات سابق خود را با دروغها و لاطایلات، توام با توهین و دشنام دنبال و سه صفحه امید را پر ساخته است.
من از همه افغانها تقاضا میکنم نوشتۀ این شخص بی فرهنگ و بی ادب را که بجواب مقالۀ کاندیدای اکادمیسین سیستانی نشر شده بخوانند، زیرا مقالۀ محترم سیستانی تحت عنوان «افغانستان، افغان و افغانستانی و فرازهایی از نوشته انجنیر معروفی" در ذیل این نوشته نشر میشود و شما بعد از خواندن آن نه تنها بواقعیت های مستند تاریخی متوجه میشوید، بلکه اسلوب نگارش یک دانشمند مؤدب را ملاحظه میکنید که بدون توهین و تعرض و هتک حرمت بطرف مقابل، فقط متون تاریخ را گزارش داده است، در حالی که علی یاور، این مرد ستمی شعار چادری پوش، صفحات امید را بجواب دانشمند سیستانی از توهین و دشنام پر ساخته و هم بی موجب بالای انجنیر صاحب معروفی تاخته و این دانشمند حق گوی را با کمال بی ادبی بزبان کوچه توهین کرده است. البته طوریکه در بالا تذکر دادیم مسؤول این طرزالعمل شخص قوی کوشان است که به چنین نوشته های بی صاحب و زیر چادری بقلم ارازل کوچه گشت موقع نشر میدهد. هرآئینه حق دفاع دو دانشمند افغان از اتهامات وارده و جواب های شان به اراجیف و لاطایلات نویسنده چادری پوش و ناشر امید محفوظ بوده و در موقعش نشرخواهند شد.
من در اینجا در رد و ابطال مدعیات ناقص و ساختگی علی یاور، این نویسندۀ بیحیا و چادری پوش، روشنی تازه و مستند می اندازم تا مردم ببینند که این گروهِ بیحیا برای بکرسی نشاندن مدعیات دروغین خود از جعلیات کار گرفته اند:
۱_ علی یاورچادری پوش درامید شماره ۷۲۳ از یاد داشتهای شخصی و ناقص میر محمد صدیق فرهنگ اقتباس میکند که "کلمۀ افغانستان به عنوان نام رسمی کشور برای بار اول درسال ۱۸۰۷م در معاهده بین انگلستان وایران در بارۀ دولت درانی بکار رفته است."
نقصان و نادرستی اول این ادعا درینست که قرارداد مذکور در سال ۱۸۰۷ نی، بلکه درسال ۱۸۰۱ منعقد گردیده بود، دوم، قرارداد مذکور بین نماینده دولت انگلستان و نماینده قاجاری ایران بطور سری و مخفی و بدون وقوف اعلیحضرت شاه زمان پادشاه وقت افغانستان منعقد گردیده و در آن در چهار ماده نام پادشاه افغانستان ذکر شده، از این قرار:
۱_ اگر پادشاه افغانستان برهند برتانوی ارادۀ حمله نماید، شاه فارس لشکر جراری برای نابودی افغان ها خواهد فرستاد.
۲_ اگر پادشاه افغانستان با شاه فارس ارادۀ دوستی نماید، شاه فارس از او تعهد خواهد گرفت که برهند حمله آور نشود.
۳_ اگر پادشاه افغانستان یا شخصی از فرانسه بر کشور فارس ارادۀ حمله داشته باشد، درآنصورت سرکار برتانیه سامان جنگ و اسلحه را با افسران کار آزموده بیکی از جزایر سواحل فارس ارسال نمایند، عساکر فارس و برتانیه متحداً از ایشان جلوگیری خواهند کرد.
۵_ اگر جنگی بین پادشاه افغانستان و فارس واقع گردد، تا وقتیکه طرفین خواهش میانجیگری نکنند، دولت برتانیه مداخله نخواهد کرد. تهران مورخه یکم جنوری ۱۸۰۱م"

من از مردم شریف و با شعور افغانستان تقاضا میکنم این قرارداد را بدقت مرور کنند تا ببینند که اگرچه بصورت مخفی بضد دولت و پادشاه افغانستان بین دو دشمن افغانستان منعقد شده بود، اما نام پادشاه و دولت افغانستان بسویه و حرمت مساوی با پادشاه فارس و دولت های برتانیه، فرانسه و فارس درآن ذکرشده است، اگر دولتی قبل برین بنام افغانستان وجود نمیداشت، دراین قرارداد مهم نام یک دولت نامعلوم درج شده نمیتوانست، آنهم درحالی که دولتهای انگلستان و فارس از قدرت و عظمت دولت وقت افغانستان در تحت زعامت اعلیحضرت شاه زمان در هراس بودند که این وضع از متن قرارداد مشهود است.

سوم، افادهٔ میرمحمد صدیق مارکسیست که گویا "نام افغانستان .... در بارهٔ دولت درانی بکار رفته است"، بکلی عاری از حقیقت است چونکه در قرارداد فوق هیچ ذکری از«دولت درانی» نرفته، بلکه از«پادشاه افغانستان» چهار بار ذکر بعمل آمده بدون آنکه ازهویت و کنیت او سخن رفته باشد، و از عین روش در باب پادشاه فارس کارگرفته شده چونکه او را شاه قاچار نخوانده اند. قابل تذکراست که قرارداد فوق در حدود ٤٥ سال بعد از تاسیس دولت جدید افغانستان توسط احمد شاه بابای ابدالی منعقد گردیده بود.

معاهده دیگر بین انگلستان و فارس بوساطت فرانسه پیرامون تخلیهٔ فوری و بلاشرط هرات در ماه مارچ سال ۱۸۵۷م منعقد گردیده که به" قرارداد پاریس" شهرت یافته، و دراین قرارداد نیز در فصل پنجم"دولت فارس سپاه خود را از شهرهرات و سایر اراضی کشورافغانستان پس بکشد..." و در فصل ششم"استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نمایند..." و در فصل هشتم " اسرائی که درحین جنگ در افغانستان بدست عساکر فارس افتاده باشد..." و در فصل چاردهم" تخلیه هرات و اراضی افغانستان از عساکر فارس..." درج میباشد.

چارم، دراولتیماتوم نمایندهٔ انگلستان بنام پادشاه فارس راجع به تخلیه فوری هرات مورخ سپتامبر۱۸۳۸ که ترجمه متن کامل این اولتیماتوم درجلد اول تاریخ موهن لال، درصفحه (۳٤۷) ثبت است، عبارات ذیل به مشاهده می رسد: "...اقداماتیکه از طرف اعلیحضرت شما بمقابل افغانها اتخاذ شده ... دولت بریتانیای عظمی دوام تسخیر هرات یا هر قسمت دیگر افغانستان را توسط اعلیحضرت شما یک عمل خصومت آمیز بمقابل انگلستان میشمارد..."

پنجم، درنامه های رسمی که بین رنجیت سنگ پادشاه پنجاب و دولت انگلستان بسیار قبل از لشکر کشی انگلستان بطرف افغانستان مبادله شده و همچنین در راپورهای رسمی برنس اولین نماینده انگلیس بدربار امیر دوست محمدخان درکابل، از کشور افغانستان بنام دولت امیر دوست محمدخان یا دولت بارکزائی نی، بلکه بنام های دولت افغانستان یا حکومت افغانستان یا حکومت کابل یاد شده است.(نگاه کنید: "سوابق و اسناد پنجاب"۱۸٤۲، لاهور- و اسناد امپراتوری، مشورتهای سری" ۱۸٤٤ لاهور(متن هردو کتاب در ارشیف آئینه افغانستان موجود است.)

واقعیت امر به اساس اسناد انگلیسی از اینقراراست که انگلیسها همین که در نیم قاره هند پا گذاشتند از موجودیت دولت قویی در غرب و شمال هند بنام افغانستان مستشعر شدند و در صدد تخرب آن بر آمدند.

ششم، درهیچیک از اسناد انگلیسی در قرن هیجدهم نام «خراسان» دیده نمیشود و نه در کدام قرارداد رسمی بین افغانستان و انگلستان یا بین فارس وانگلستان یا بین روس و فارس از نام خراسان ذکری رفته است. خراسان در ادوار تاریخ حدود جغرافیایی معین نی، بلکه متغیر و مختلف داشته و از خراسان هیچگاه بحیث یک کشور ذکری بعمل نیامده، بلکه یک منطقه جغرافیائی با حدود اربعه متغیر و مختلف شناخته شده است. در زبان و تواریخ عربی برای یک مدت با نام خراسان آشنا میشویم، که بعداً تغییر حالت داده یک قسمت کوچک آن خراسان ولی قسمت بزرگآن سیستان خوانده شده است.

تاریخ سیستان که از رویداد های چند قرن حکایت میکند و تالیف آن حدود ٤٤٥ هجری تخمین شده و به تصحیح ملک الشعرا بهار ابتدا درایران (۱۳۱٤ش) و بعد به تصحیح و توضیح دوم توسط کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور در مطبعه دولتی در کابل درسال ۱۳٦٦ش در٤۸٦ صفحه چاپ شده، این تاریخ مهم از اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و جغرافیائی منطقه وسیعی که در آن سیستان و خراسان و کرمان و زابل و کابل و فارس و هند وغیره وجود دارد به تفصیل صحبت میکند. حکمرانان عربی را که توسط خلفای راشدین و بعد از آن توسط اموی ها وعباسی ها به سیستان و خراسان مقرر شده اند با ذکر سنه و تاریخ و قدامت حکمرانی شان معرفی میدارد و همچنین از جنگها و پیروزیهای دودمان صفاری سیستان و هم از فتوحات اولیه عربها و جنبشهای مردم سیستان در برابر استبداد حکمرانان عربی داستانهای مفید و آموزنده دارد.

دراین تاریخ جالب نام «خراسان» بحیث یک ایالت مجاور سیستان زاید از ٦۰ بار ذکر شده، اکثر به ارتباط تقرر حکمرانان جدید عربی و یا جنگهای بین الایالتی و یا ترصدات ترانزیتی از طریق خراسان به سیستان وغیره، ولی در هیچ جای این تاریخ که در وصف بی نظیر بودن آن دانشمند شهیر ایران ملک الشعرا بهار تقریظی در ۳٦ صفحه بقلم خود نوشته، نامی از خراسان بحیث یک کشور مستقل و یا یک امپراتوری که قوی کوشان وعلی یاور **و بالاخره پوهنمل کامجو (قبلاً عضوحزب دموکراتیک خلق و اکنون "اوقی" و کلان کار گروه"ستم ملی")** ادعا دارند، دیده نمیشود. برای آنکه ادعای پوچ وغیر مستند قوی کوشان، علی یاور و "اوقی" کمونست ستمی شعار کامجو و سایر جیره خواران دسترخوان امید و ستم ملی که «خراسان» را نام قدیم افغانستان قلمداد میکنند، عناد انگیز و باطل شمرده

شود، اینک من چند مثالی از تاریخ سیستان برای ملت شریف افغانستان اقتباس مینمایم تا ملتفت شوند و قضاوت نمایند که خراسان متشکل از چه و از کجا بوده است:
" ... گرشاسپ بدرگاه افریدون آمد و از آنجا به سیستان آمد و نهصد سال پادشاه سیستان بود. و ضحاک را بروزگار او به سیستان هیچ حکم نبود، و همه زابل و کابل و خراسان را ضحاک داشت، بگرشاسپ باز داشته بود." (ص ٦)
ازاین عبارت معلوم میشود که درعهد گرشاسپ و ضحاک، زابل و کابل و خراسان سه ایالت علیحده بودند.
" بازگشتیم بحدیث سیستان، بوعاصم به سیستان بزرگ گشت و محتشم گشت، با لشکر بسیار از سیستان برفت که خراسان بگیرم و عتاب بن علا را برسیستان خلیفه کرد، و بوداود برخراسان والی بود و خبر سیستان بدو رسیده بود که بوعاصم قصد خراسان دارد."(ص ١٣٩)_ از این عبارت معلوم میشود که سیستان در صدد تسخیر خراسان بوده است.
بهنگام خلافت هادی" هادی فضل بن سلیمان را خراسان داد و باقی سیستان تمیم بن سعید را داد، و تمیم به سیستان اندر آمد روز شنبه هشت روز مانده از صفر سنه تسع وستین ومائه ..." (ص ١٥١)_ از این عبارت معلوم میشود که خراسان جزئی از سیستان بوده است.
"... و داود بشر مهلبی از بزرگان بود، سیستان او را داد هرون رشید، و داود براه خراسان بسیستان آمد روز پنج شنبه یازده روز رفته از شهر ربیع الاول سنه ست و سبعین و مائه..." (ص ١٥٣)_ از این عبارت معلوم میشود که ایالت خراسان دراین وقت در بین فارس و سیستان قرار داشت.
" آمدن علی بن عیسی به سیستان و روزگاری اینجا بود و حمزه به نیشاپور شد و آنجا حرب کرد برعلی بن عیسی، ... باز حمزه برفت سوی خراسان شد چون دانست که اینجا هنوز برآن گروه برنیاید، وعلی بن عیسی براثر وی با سپاه برفت روز پنجشنبه سیزده روز گذشته از شوال سنه ثمن و ثمانین و مائه ... و علی بن عیسی نامه کرد سوی امیر المؤمنین هرون الرشید و آگاه کرد که مردی از خوارج سیستان برخاستست و بخراسان و کرمان تاختن ها همی کند و همه عمال این ناحیت را بکشت و دخل برخاست و یکدرم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان بدست نمی آید، پس رشید بیعت کرد مامون پسر خویش را برهمه ولایات مسلمانی اندر سنه ثمان و ثمانین و مائه، و خود بنفس خویش رشید بیامد تا ری که بخراسان آید، بحرب حمزه... پس رشید علی بن عیسی راعزل کرد از خراسان و فرمان داد که مال او همه برگیرند و بستانند و هرثمه بن اعین را خراسان داد..."(ص١٥٩-١٦١)_ از این عبارت برمی آید که سیستان و خراسان و کرمان سه ایالت علیحده بوده و نیشاپور از توابع خراسان بوده است.
" ومستعین، طاهر بن عبدالله را بر خراسان بداشت، پس چون کار یعقوب به سیستان قرارگرفت عمرو را برسیستان خلیفه کرد... روز دوشنبه هشت روز باقی از رجب سنه ثمان و اربعون و مایتی ، المستعین بالله خراسان محمد بن طاهر بن عبدالله را داد وعهد نامه فرستاد، و خوارج بیشتر نزدیک یعقوب آمدن گرفتند، باز یعقوب عزیز بن عبدالله را برسیستان خلیفه کرد...."(ص ٢٠٥) _ از این عبارت و متباقی داستان بقدرت رسیدن یعقوب لیث (در٢٤٧هق) برمی آید که نهضت ملی یعقوب لیث صفاری از سیستان برخاسته و خراسان که بدست حکمرانان طاهری اداره میشده، یعقوب برای تسخیر خراسان بجنگ پرداخته و بعد از جانب خود حکمران خراسان را مقرر کرده است.
"وعبدالرحیم خارجی که برخاسته بود از کوه کروخ و خویشتن امیرالمومنین نام داده و لقب کرده المتوکل علی الله، و ده هزار مرد بر خویشتن جمع کرده از خوارج و گروه های هری و اسفزار و نواحی خراسان فرو گرفته و تاختن ها همی کرد..." (ص ٢١٧) از این عبارت برمی آید که هری و اسفزار از نواحی خراسان آنوقت بوده اند.
در دوره اموی ایالت خراسان ضیق تر بوده ولی در دوره عباسی بیشتر وسعت یافته و رویهمرفته متشکل از نیشاپور، طوس، هرات، اسفزار، فوشنگ، مرو، سمرقند، بلخ و بادغیس و خوارزم بوده و سیستان متشکل از زرنج، جوین، فراه، بست، زمینداور، و الرخج (قندهار) وغیره بوده است. در حالیکه زابل و کابل درجنوب و کرمان و فارس در غرب ایالات دیگری بودند که بعد ها در ظرف ١٢٠٠ سال دوره های سلاطین و حکمرانان بومی این منطقه، این حدود اربعه چند بار مخلوط و دگرگون شده، بنحویکه خراسان یک دوره با دوره دیگر بسیار متفاوت بوده است. دوره های تاریخی بعد از ٢٠٠ سال اول استیلای عرب، در ظرف١٢٠٠سال بعد بدین قرارند: دوره طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، خوارزمشاهیان، مغولان وحشی، تیموریان، صفویان فارس، مغولهای متمن(بابر واولاده اش)، هوتیکیان قندهار، ابدالیهای هرات، دورۀ نادرافشار، دورۀ احمدشاه ابدالی درانی، دورۀ محمدزائی.
باستناد متون تاریخ و رویداد های تاریخی، شکل جغرافیائی و حدود اربعه ایالات خراسان، سیستان، کرمان، فارس، زابل و کابل در هریک دوره های فوق بنحوی تغییر و تحول کرده بوده که بعد از مرگ نادر افشار به هنگام تاسیس کشور افغانستان توسط احمدشاه درانی (٢٥٩ سال قبل) منطقۀ مشخصی بنام خراسان باقی نمانده بود، چونکه نادرافشار فارس و کرمان و خراسان و سیستان و زابل و کابل و هند را در امپراتوری فارس افشاری مخلوط کرده بود. افغانستانی که احمدشاه درانی تاسیس نمود مخلوطی از خراسان(هرات و بلخ و مشهد و نیشاپور)، سیستان، زابل و کابل، خیبر، کورم و بنگش، دیره جات، کشمیر، ملتان و سند بود که همه را قبلاً نادر افشار تسخیر کرده بود لهذا

سوال ما از بچهٔ خالهٔ خوجه ئین و قوی کوشان و کامجو وغیره اینست که مقصد شان از نام خراسان کدام خراسان است؟ اگر مقصد شان از خراسان دوره نادرافشاراست، بفرمایند نیشاپور و مشهد را از ایران و مرو و سمرقند را از کشورهای از بکستان و ترکمنستان واپس بگیرند، درآنصورت ما هم حاضریم نام افغانستان را به خراسان تعویض کنیم. اگر مقصد شان خراسان دورهٔ مشخص ۱٤۰۰ ساله از جمله دوره های مافوق الذکر باشد، لطفاً ساحهٔ جغرافیائی و حدود اربعه و نام شهر های آن را بیرون نویس کنند تا افغانها ببینند که متشکل از کدام اراضی و بکجاست تا بعداً در باره اظهار نظرشود. در غیر آن، با نام خشک و خالی خراسان نه خود را بازی بدهند ونه مردم را.
ما یکی دو بار قبلاً نوشتیم، اما بچهٔ خالهٔ خوجه ئین به یک حقیقت ساختمانی بارتباط ترکیب کلمات در زبان نمیخواهد تن بدهد که خراسان یک کلمهٔ ترکیبی است متشکل از «خُـر + استان = خراستان» ولی صوت/ت/ این کلمه باساس تحول مورفونیمیک که برای سهولت تلفظ در هر زبان صورت میگیرد، حذف شده و«خراسان» تلفظ شده است.
در زبا ن دری (فارسی) کلمهٔ /آستان/، اسم مکان، بمعنی کفشکن(کوشکن) دربار، زیارات متبرکه وغیره بکار رفته و ترکیبات مختلف ازآن ساخته شده، مثلاً آستان گردان، آستان گردون، استان آدم، آستان فنا، آستان سعادت، آستان عالیشان وغیره که بعضاً اسم معنی تلقی میشوند، وهم برای مزارات متبرکه بکار رود: آستان سعدی، آستان پیر گیلانی، آستان قدس رضوی(مشهد)، وغیره.
از همین کلمه آستان که مفهوم اسم مکان را دارد، در تلفظ فارسی ایرانی کلمهٔ/ اُستان(بضم اول) ساخته شده که معنی ایالت یا ولایت دارد و ترکیباتی از قبیل استاندار و استانداری از آن ساخته شده است... اما در زبان دری افغانستان همان کلمهٔ /آستان/ به / اِستان/(بکسر الف) تحول کرده، مثلا، استان سرای، محل استراحت یا خوابگاه و همچنین همین کلمهٔ اِستان بحیث پسوند با کلمات دیگر، اسم مکان خاص و اسم مکان عام و هم اسم زمان میسازد، مثلاً: افغانستان، پاکستان، ریگستان، زمستان وغیره_اسم زمان.
بچهٔ خالهٔ خوجه ئین ادعا دارد که نام و کلمه افغانستان در قدیم نبوده و توسط انگلیسها در ۱۸۰۱ م ساخته شده، اما او بصیرت علمی ندارد و نمی فهمد که از یک طرف کلمهٔ «افغان» قدامت ۱٤۰۰ ساله دارد چونکه توسط عربها معرب شده و قبل برآن با تلفظ «اپگان» قدامت چند هزار ساله داشت، و در صورتیکه هندوها کلمهٔ / هندو / را با پسوند فارسی (اِستان) یکجا کرده و از آن نام «هندوستان» را ساخته اند، چرا احمدشاه درانی و قبل بر آن افغانهای باستان، از کلمهٔ / افغان / با پسوند(استان) که در زبان خودشان وجود داشته ، نام «افغانستان» را نساخته باشند؟
کاندیدای اکادمیسین سیستانی، تاریخنامه هرات از سیفی هروی (نوشته شده در قرن هفتم هجری) را مثال آورده که در آن کلمه افغانستان بیش از۳۰ بارآمده است، و این مطلب با ایزاد اسناد و مدارک دیگر قبلاً در مجلهٔ آئینهٔ افغانستان(شماره ۹۵) مورخ جولای ۲۰۰٤ در صفحه ۲۹ گزارش یافته است، اما بچه خالهٔ خوجه ئین و قوی کوشان میگویند که آن افغانستان_ افغانستانی که بیش از۳۰ بار در تاریخ سیفی ذکر شده_ در منطقه تیرا و باجور بوده است!
درست است که نام افغانستان در تاریخ سیفی با حدود اربعه امروزی افغانستان و با حدود اربعه افغانستان دوره احمدشاهی فرق داشته است، اما آیا نام خراسان قرن دوم هجری با خراسان دوره احمد شاهی و خراسانی قوی کوشان و بچه خاله خوجه ئین که امروز مدعی آن اند، از نظر موقعیت و حدود اربعه فرق نکرده است؟؟ با این نوع مردم که خبرت و بصیرت ندارند، ولی جهالت بسیار، چه میتوان گفت؟!!(وقالوسلاما).
اما ما به هیچکس و ناکس اجازه نمیدهیم که نام افغانستان عزیز را به نام خراسان و یا به نام دیگری تعویض کنند. مردم ما و پدران ما و فرزندان ما با این نام زاده شده اند و با آن خو و بوی گرفته و برای بقای این نام جان های شیرین خود را قربان کرده اند. کشورهای همسایه و کشورهای جهان سرزمینی را که ما درآن زندگی میکنیم به نام افغانستان میشناسند، و به همین سبب همگی باشندگان این سرزمین بنام افغان شناخته میشوند، بنابرین هرکسی که برای تعویض نام کشور تلاش میکند، هدفش برهم زدن آرامش نسبی بدست آمده پس از سه دهه جنگ و خون ریزی دراین کشور بلاکشیده است و چنین اشخاصی که میخواهند یک بار دیگر کشور و مردم ما را به آشوب بکشند و خود سود ببرند، قابل بخشایش نیستند و می بایستی از سوی ستره محکمه افغانستان مورد بازخواست و محاکمه قرار گیرند تا درس عبرتی باشد برای دیگر ماجرا جویان و آشوب گران حرفه ئی. چنین درخواستی ولو از سوی هر گروه و یا هرحزب و تشکلی هم که ارائه شود، خلاف مصالح ملی تشخیص داده میشود و باید څارنوالی و ستره محکمهٔ افغانستان جلو چنین حرکات ماجرا جویانه را بگیرند. من از روشنفکران ملیگرا و وطن دوست افغان تقاضا میکنم تا برضد دسایس تازه ایکه از سوی محافل شناخته شده و بد نام سازماندهی میشود هوشیار باشند و با افشای به موقع دسایس شان، مشت محکمی بر دهن چنین یاوه سرایان بکوبند تا برجای خویش بنشینند و مردم ما را آرام بگذراند تا به کار و بار زندگی خود برسند و لب نانی برای چند سرعیال سر و نیم سرخود تدارک ببینند، نه اینکه باز دنبال یک ادعای پوچ و بی مورد روز خود را گم کنند و خدای ناخواسته بجان هم بیفتند تا جناب قوی کوشان و جوانکی نامجو یا کامجو برمرکب کام خود سوار بشوند.

افغانستان از دونیم صدسال باینطرف نام کشور ماست و هزارها کتاب توسط انگلیسها، فرانسویها، جرمنها، روسها، ایتالویها، امریکائیها و ترکها در بارۀ تاریخ افغان و فرهنگ افغان نوشته و چاپ شده و دنیا و هم ملت افغان همین نامرا برسمیت شناخته و اتباع افغانستان را "افغان" شناخته و خوانده اند، بگذار چند نفر لق لق کنند و روهای خود را سیاه ساخته خود را افغانستانی یا هر چیز دیگری که میخواهند بخوانند، نام افغان و افغانستان جاودان و این کشور، کشور افغان خواهد بود.

پایان